

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مرحوم نائینی در اعتبار قصد قربت بحثی را مطرح کردند که تمسک به اطلاق می شود کرد یا نه ، آخرش از راه متمم الجعل وارد شدند و عرض کردیم که این متمم الجعل یعنی به جعل ثانوی در مثل کفایه به آن اشکال شده که ایشان هم جواب دادند از آن اشکال و در متمم الجعل در حقیقت هر دو جعل یکی است ، نکته ی اساسی جواب ایشان این است دو ملاک ندارند .

و عرض کردیم مطلب ایشان در این جهت انصافا درست است ممکن است ملاک یکی باشد و در قوانین هم امروز رسم است به عنوان تبصره اضافه می کنند و در لسان روایات هم عملا الان اینطور است بعضی از قسمت ها در روایت ثانی ، ثالث ، رابع آمده توضیحات داده شده است .

به هر حال منحصر کیفیت الاعتبار بمتمم الجعل ، تعبیر ایشان به متمم الجعل است و عرض کردیم متمم الجعل یک امر واقعی است یعنی امری نیست که درش اشکالی داشته باشد و این اشکالات هم ایشان جواب دادند درست است اشکالات بعد ایشان یک مقداری ما چون ایشان نکاتی دارند مجبور می شویم فعلا یکی دو صفحه تقریبا متن عبارت ایشان را بخوانیم از صفحه ی ۱۶۲ :

ثم إن متمم الجعل تارة : ينتج نتيجة الاطلاق ، وأخرى : ينتج نتيجة التقييد . فالأول که نتیجه ی متمم الجعل اطلاق باشد كمسألة اشتراك الاحكام بالنسبة إلى العالم والجاهل ، این متمم جعل عرض کردیم این مساله ی اینکه آیا می شود علم مقید بشود به ، یعنی حکم مقید بشود به علم تقید پیدا بکند این را آقایان بحث کردند که علم به حکم در موضوع خود حکم در متعلق حکم اخذ بشود ، عرض کردیم این مطلب واقعیت عینی ندارد حالا آقایان بحث های عجیب و غریبی انجام دادند به جای خودش ، حالا ایشان از این مساله را از راه متمم الجعل نکته ای الان برای این نکته نیست .

اصلا علم اصولا در باب قوانین تاثیرش در مرحله ی تنجز است نه در مرحله ی تشریع است و نه در مرحله ی فعلیت است ، فعلیت به معنای ارسال رسل و انزال کتب ، توضیحاتش گذشت حالا می خواهم چون نتیجه گیری بکنیم .

حيث حکي تواتر الاخبار علی الاشتراك ، حالا نمی دانم این تعبیر ایشان حکي این تعبیر حکي برای خود مقرر است مرحوم آقای کاظمی تعبیر حکي کردند یا نائینی در درسشان فرمودند حکي ، این اشاره به این است که قبل از این در مثل رسائل و کتاب های دیگر آمده روایات

متواتر است که احکام بین عالم و جاهل مشترک است ، بعدی ها اشکال کردند در این مساله حتی در بعضی از کتبی که من نگاه کردم گفتند حتی ما یک روایت ضعیفه هم نداریم ، روایت واحده هم نداریم در اشتراک احکام ، نه اینکه تواتر ، در تواتر که جای خودش دارد حتی روایت واحده هم نداریم . دیدم بعضی ها هم گفتند بله بعضی جاها داریم مثل کل شیء لک حلال حتی تعلم انه که مشترک بین عالم و جاهل ، لکن آن برای موضوعات است در احکام نداریم ، حالا نفهمیدم این کل شیء لک حلال چه ربطی به اشتراک دارد ؟ این را که ما نفهمیدیم .

علی ای حال عرض کردیم اصولا هر حکمی که مقیا بشود به علم حکم ظاهری است ، هر حکمی که مقیا بشود به یک امر واقعی حکم واقعی است این دیگر حالا این حرف هایی که اینها می زنند ما سر در نیاوردیم ، وقتی گفت کل شیء لک حلال حتی تعلم تا مقیا به علم شد می شود حکم ظاهری ، تا گفت حتی تعلم می شود حکم ظاهری ، مشترک بین جاهل و عالم نیست .

اگر گفت کل شیء مطلق حتی یرد فیه نهی ، یرد یعنی شارع نهی بکنند می شود حکم واقعی ، هر چیزی . احلت لکم بهیمة الانعام الا ما یتلی علیکم می شود حکم واقعی تا به شما ابلاغ نشده حلال است .

یکی از حضار: این اشتراک بین عالم و جاهل اشتراکی که می فرمایید یعنی فعلیت بین عالم و جاهل مشترک است یا تنجزش مثلا در بحث فعلیت است ؟

آیت الله مددی : نه اینها نوشتند ، اینها اولاً نوشتند تواتر اخبار حالا توضیحش را عرض می کنم بین عالم و جاهل .

احکام به اصطلاح اینکه ایشان نوشته حکمی این تعبیر حکمی عرض کردم در کتاب هایی که بعد نوشته شده دیگر اسم نمی برم خودتان مراجعه کنید نوشتند ما روایت نداریم اصلا اشتراک ، این لفظ که احکام مشترک بین عالم و جاهل نداریم ، چنین روایتی به این تعبیر نداریم این آقایان توجه نکردند اینها چون معتقد بودند که خداوند متعال خیلی از احکام را بیان نکرده یعنی نیست نبود ، عرض کردم این از زمان دومی که فتوحات اسلامی شروع شد و تدریجا مسلمان ها مبتلا به یک مسائل جدید چه موضوعات جدیدی شدند مثلا رفتند در خراسان دیدند شتری هست دو کوهان این شتر دو کوهان ندیده بودند بعد مثلا گاو میش در عراق دیدند بعد در آنجا در مکه و مدینه نبود آیا گاو میش با گاو یکی است دو تاست ؟ حکمش به لحاظ زکات یکی است ؟ انواع گندم ، انواع برنج این از موضوعات بگیرید تا به بالا ، موضوعات جدیدی با آن روبرو شدند اینها معتقد بودند حتی چیزهایی که ممکن بود روزمره باشد .

همین قصه ای که می گویند آن دومی دامادش یعنی شوهر خواهرش شراب خورده بود می گفت نه اشکال ندارد ، لیس علی المتقین جناح فی ما طعنوا من متقی هستم آیه می گوید اشکال ندارد هر چه خوردم خوردم . این اشکالی ندارد که بعد اختلاف بین صحابه شد که چه کار بکنیم یکی گفت درگوشی بزنیم ، یکی گفت شلاق بزنیم ، که امیرالمؤمنین حد قذف را برایش جاری کردند یعنی اینها اعتقادشان این بود که احکامی داریم ، مواردی داریم که حکمش بیان نشده است نه در قرآن آمده نه در سنت روایت رسول الله .

چون سنت هم در آن زمان این طور بود می پرسید کسی از شما چیزی شنیده از پیغمبر می گفتند نه خوب این شد سنت ، چون اگر مساله این بود که اگر به علی بن ابی طالب مراجعه کنند مساله ی وصایت پیش می آمد وصایت را منکر بودند اصلا صراحتا در بخاری دارد که قیل لفلانة همان زن معین ان رسول الله اوصی الی فلان قالت متی اوصی الیه ، اصلا رسول الله در وقت جان دادند سرشان روی سینه ی من بود بین سحری و نحری عرض کردم سحر مثل سحر نوشته می شود سحر خوانده می شود نحس این سوراخی است که زیر گردن است زیرش را سحر می گویند تا قبل از سینه را اینجا را سحر می گویند کان رسول الله رأسه بین سحری و نحری و لم یوصی الی احد یعنی وصایت را چون اینها می دانستند که اگر بخواهند رجوع کنند باید مساله ی وصایت را مطرح کنند وصایت را هم مطرح نمی کردند ابن ابی الحدید به مناسبت بحث وصایت شعر هم می آورد روایت هم می آورد که علی بن ابی طالب وصی بوده ایشان می گوید وصایت امیرالمؤمنین مسلم است که حضرت وصی بوده ، ابن ابی الحدید . لکن وصی در اموال بوده که اموال را مثلا به اهله برساند ، امانت هایی که نزد پیغمبر بوده به اهله برساند می گوید و الا مسلم است وصایت حضرت امیر این مساله جزو مسلمات است هم شعر می آورد که خوب بعدها دیگر آقایان مثلا مرحوم آقای امینی بیشتر آورده ، آقای مرعشی در این تحقیقات احقاق الحق بیشتر آوردند عرض کردم سابقا که این اگر کاری بشود آقای رضوانی حفظه الله ایشان فرمودند من بالاخره جمع کردم نصوص الولاية را تا این جایی که جمع کرده مجموعا هشت جلد شده تا حالا در باب وصایت به امیرالمؤمنین سلام الله علیه و ما یلحق به اعتراضاتی که اهل سنت و اشکالاتی که آنها کردند .

علی ای حال بحث سر این قسمت بود این مراد از اشتراک احکام حکمی ، حالا حکمی را من نمی دانم من هم الان نمی دانم نمی توانم چیزی بگویم به بقیه تقریرات هم مراجعه نکردم که آیا خود نائینی در درس گفته حکمی یا این مقرر نوشته است ، لکن بعدها در این کتاب های که اخیر دیگر اسم نمی خواهم ببرم نوشتند آقا نداریم اصلا روایت نداریم این مراد این است ما روایت فراوان و ان لله فی کل واقعه حکما مرادشان از اشتراک این است .

آیت الله مددی: بله آن به مرحله‌ی جعل است و الا ان لله، بله بعضی از اشیاء را بله و الا ان لله فی کل واقعه حکما این مراد

یکی از حضار: حکم هم که هنوز جعل نشده یعنی در لوح محفوظ

آیت الله مددی: در لوح محفوظ هست شما به آن نرسیدید بحث دیگری است به خاطر انکار وصایت

یکی از حضار: یعنی اینها از ترس تصویب این طوری گفتند.

آیت الله مددی: بله اینها تصویب را هم گفتند نه مثلا مراد این که حکم این چون اینها معتقد بودند که و لذا گفتم مرحوم شیخ رحمه الله در کتاب رسائل یک تصویب را به اشعری نسبت می دهد معروف شده تصویب اشعری که اصلا حکم نداریم هر چه که مجتهد گفت همان می شود حکم الله الواقع لکن عرض کردیم در احکام آمدی این را به فقهاء نسبت می دهد اصلا اشعری را می گوید ابوالحسن اشعری قائل به تخطئه بوده، دو قول است یعنی بین ما و نقل آنها از زمین تا آسمان است.

اصلا نوشته و نقل القولان عن ابی الحسن الاشعری که هم قائل به تخطئه بوده و هم قائل به تصویب اما حالا در بین علمای ما در حوزه های ما مخصوصا بعد از شیخ انصاری دیگر همه گفتند ابوالحسن اشعری قائل به این نحو تصویب بسیار عجیب و غریب است اما این را به فقهاء، راست می گوید فقهای اهل سنت آن صحیحش هم آن است برای اشعری نیست.

علی ای حال ما دیگر من یک مقداری عمدا

یکی از حضار: روایت کل واقعه نیست من ندیدم

آیت الله مددی: چرا ان لله فی کل واقعه بله ما من شیء الا و جری فیها کتاب او سنة این را هم داریم در کافی داریم.

علی ای حال ما مراد از اشتراک احکام این است لفظ روایتی که بگوید احکام مشترک است نداریم اما این تعبیری که آنها می کردند که حکم نیست این مجتهد یک مطلب می گفت آن مجتهد یک مطلب می گفت آن وقت اینها می آمدند درجات اجتهاد و این مثلا احاطه اش بهتر است قیاسش بهتر است به این اخذ بکنیم آن گفت به آن اخذ بکنیم. بعضی وقت ها می آمدند می گفتند آقا تخیر دارید شما مخیرید یا به این اخذ بکنید یا به آن اخذ بکنید.

و لذا عرض کردیم مشهور شد در بین علمای اهل سنت که اگر تعارض بین فتوای دو تا مجتهد است دو تا فقیه جامع الشرائط پیدا شد اصل اولی تخییر است تعارض در اخبار اصل اولی تساقط است که این هم یکی از معضلات است همیشه عرض کردیم یکی از معماها این است که اصل اولی را در خبرین متعارضین تساقط می دانند ، اصل اولی را فرض کنید در فتوین متعارضین تخییر می دانند .

البته به یک مناسبتی در بحث اعلم آقای خوئی گفته احتیاط بکنند ایشان تخییر قائل نشدند لکن مشهورشان تخییر است حالا سر آن مطلب و شرحش و نکاتش و آن خیلی طولانی است و خاص خودش حالا جایش این جا نیست .

به هر حال اینکه می گویند اشتراک احکام مرادشان این است که خداوند در هر واقعه ای حکمی دارد ، احکامی دارد و لذا هم در روایت دیگر دارد لسننا من اصحاب ارأیت ، وقتی می گوید ارأیت یعنی کانما رأی مجتهد این است ، امام می گوید رأی مجتهد نیست این احکام الهیه است اینها بیان شده و بله خیلی هایش به صورت اصول کلی است انما هی اصول علم نرثها کابر عن کابر تعبیر این است .

یکی از حضار: لسننا من اصحاب ؟

آیت الله مددی: ارأیت ، در جامع الاحادیث در مقدماتش حجیت فتوی الائمة در آنجا ایشان دارد روایات را در آنجا جمع آوری کرده است ، لسننا من اصحاب ارأیت .

علی ای حال چون اهل سنت قائل به تصویب بودند به قول ایشان و به تعبیر دیگر قائل به فتوای مجتهد بودند که دو تا فتوا هست اینها هم اینجا قائل شدند به اینکه در روایات یعنی بعبارة اخری اصل مساله ی تصویب این بود که لله فیه حکم ام لا ، چون می گفتند لله لیس فیه حکم لذا رفتند به اینکه ببینند مجتهد چه می گوید چون عرض کردیم آن قیاسی که اینها قائل هستند در حقیقت یک نوع فضا سازی است به نظر ما قیاس در حقیقت و ماهیتش یک نوع فضا سازی است این مجتهد فضا است .

و لذا عرض کردیم در همین رساله ی خراجیه ی ابو یوسف در خیلی از مسائلی که مربوط به مالیات و خراج و اراضی و اینهاست می گوید از سلف در این مساله دو تا قول نقل شده و روایت این است که شما که هارون هستید خلیفه هستید مخیرید به این عمل کنید یا آن ، دقت می کنید ؟ چون اینها حکم واحدی ندارد و شما مخیر هستید .

پس این مراد از اشتراک احکام این حکمی می خواهد اشکال بکند که شاید ما نداریم ، تواتر دارد چرا . والثانی: کمسألة قصد الامثال فی موارد اعتباره. عرض کردیم این مطلب ایشان درست نیست ، بله یک مشکل دیگری در باب اطلاق است و آن که اولاً اطلاق اقسامی

دارد حالا نمی خواهیم وارد شرحش بشویم ان شاء الله در بحث خودش ، خیلی از جاها مشکل سر انعقاد اطلاق است و الا اطلاق مشکل ندارد .

مثلا اگر گفت اقيموا الصلاة اطلاق داشته باشد قصد قربت باشد خوب این اشکال معروف اخباری ها که به اطلاقات کتاب نمی شود عمل کردنه بحث امتناع تقیید و امتناع اطلاق ، بحث امتناع و اینها دقت می کنید ؟ اصلا این بحث های امتناع را مطرح نکنید ، خیلی جاها اصلا می گویند در مقام مثلا احل الله البیع می گویند اطلاق دارد حالا در بحث مکاسب هم اشاره می کند ، اشکال می کنند که آنجا اطلاق ندارد حالا غیر از اطلاقات کتاب .

می گویند چون آیه ناظر به این است که فرق است بین بیع و ربا قالوا انما البیع مثل الربا خدامی فرماید نه احل الله البیع و حرم الربا این نظربه این است اما اینکه احل الله کل بیع ناظر به این نیست ، ناظر به اطلاق نیست اصلا ، یعنی بحث در باب اطلاق یک بحث امتناع و از این حرف هایی که فرمودند نیست .

در خیلی از اطلاقات اگر اشکال هست اشکال صغروی است که اطلاق منعقد نیست و این سرش هم این است که یک اختلافی هم دارند که آیا اطلاق خودش یک نحو مدلول تصویری است یا یک نحو مدلول تصدیقی است اصلا یک بحثی دارند . عرض کردیم در حقیقت دو تا اطلاق داریم نه اینکه یک اطلاق ، یک اطلاق مدلول تصویری است یعنی همین که قید نیاورم ، قید در کلامش ذکر نشده است این می شود اطلاق درست شد ؟ لکن این مدلول تصویری در اصول اعتبار ندارد باید مقدمات دیگر باشد ، آن اطلاقی که در اصول تاثیر دارد با مقدمات حکمت است آن تصدیقی است . پس این بحثی که آقایان کردند که اطلاق تصدیقی است و یا تصویری صحیحش این است که هر دو را داریم نه یکی ، اما اطلاق تصویری کارگزار نیست در اصول چون اطلاق تصویری قید نیامد همین که قید نیامد می شود اطلاق اما اینکه این در مقام بیان باشد و خصوصیات و اینها این احتیاج به مقدمات حکمت دارد این اطلاق تصدیقی است دقت فرمودید ؟ این دو تا اطلاق است نه اینکه بحث بکنیم اطلاق مدلول تصدیقی است یا مدلول تصویری ، هر دویشت هست . لکن اطلاق

خیلی از اطلاقاتی که الان علمای ما مخصوصا علمای اهل سنت که بیشتر به آن تمسک کردند اطلاقات تصویری است در حقیقت چون قید نیامده است . فاغسلوا وجوهکم وایدیکم ، قید نزده که دست راست قبل از دست چپ خوب این درست است که قید نزده اما این در مقام نیست ، در مقامی نیست که قید بزند ، در مقام بیان نیست ، اصلا در این نکته نیست این فقط نکته اش به این است که دست با صورت

باید شسته بشود اما اینکه صورت قبل از دست باشد این دیگر اصلا بحث این نیست که امتناع دارد تقیید یا امتناع ندارد ، انقسامات اولیه است یا بحث انقسامات اولیه و ثانویه و این بحث‌هایی که ایشان فرمودند نیست .

یکی از حضار : استاد اصلی نداریم که اگر شک کردیم که شارع در مقام بیان هست یا نه

آیت الله مددی : اصل اولی چرا اما خوب باید شواهد اقامه بکنیم ، اصل اولی این است که در مقام بیان باشد وقتی می‌گوید احل الله البیع و حرم الربا معلوم نیست .

مثلا فرض کنید اوفوا بالعقود بعد می‌گوید احلت لكم بهیمة الانعام الا ما يتلى عليكم ، آنجا که اجمال آورد الا ما يتلى عليكم است خوب این شاید تاثیر بکند روی اوفوا بالعقود آن هم اطلاق است آن هم خدشه دارش بکند وقتی احلت لكم بهیمة الانعام خدشه دار می‌شود الا ما يتلى عليكم آن اطلاق هم آن هم به حساب خدشه دار بشود الا مواردی که شارع بگوید این نه ، و لذا بحث اطلاق مضافا به اینکه بعد در بحث مکاسب عرض می‌کنیم یک عده‌ای اصلا اشکال کردند که به اطلاقات احل الله البیع نمی‌شود تمسک کرد یا به عموم اوفوا بالعقود آن دو سه جور اشکال دارد یکی اینکه برای کتاب است نمی‌شود تمسک کرد این که بحث اینجوری ، یک بحث این است که در مقام بیان نیستند آن هم یک بحث در مقام اصل تشریع هستند ، یک بحث دیگر دارد اینکه اینجا در مثل اوفوا بالعقود اگر شک کردیم شک ما مختلف است ، گاهی اوقات این صدق عقدش مشکوک است اگر صدق عقد مشکوک بود تمسک به اوفوا بالعقود

در همین بحث فضولی خوب دیدید آقایان تمسک کردند به اوفوا بالعقود دیگر ، خوب اینجا بحثی که هست این است که صدق عقد بر عقد فضولی مشکوک است چون شاید عقد باید از رضای مالک باشد عقد باید از مالک باشد ، تا مالک نباشد عقد صدق نمی‌کند دقت کردید ؟

یکی از حضار : شبهه‌ی مصداقیه خود عقد است .

آیت الله مددی : خود عقد است دقت کردید ؟

یعنی ما در باب اطلاق این راه‌ها ، اینهایی که گفتند شوخی است بیشتر ، علی‌ای حال ما مقامات مختلف و اشکالات مختلف و نکات مختلفی دارد ، گاهی اوقات اصلا بیع بودنش محل کلام است چرا چون مثلا بیع اصل البیع مبادلة مال بمال ما شاید این را قبول نکنیم اصل البیع مبادلة مال بمال ، اصل بیع مبادله نبوده اصل بیع یک نوع قرارداد بوده و لذا عرب جاهلی دست به هم می‌دادند این دست دادن کنایه از این که یک چیزی بسته شده یعنی به حساب بستن است نه مجرد اینکه

بله یک روایت واحده داریم اوفوا بالعقود یعنی العهود لکن این ثابت نشد یعنی سندش روشن نیست یعنی مصدرش روشن نیست، این فقط در تفسیر عیاشی مرسل آمده و در کتابی که به اسم تفسیر علی بن ابراهیم معروف است البته آنجا سندش صحیح است در کتاب عیاشی همان هم باز، چون در کتاب عیاشی اینجا دارد نذر بن سوید عن عبدالله بن سنان، در عیاشی آمده نذر بن سوید عن بعض اصحاب عن عبدالله، همین نذر بن سوید هم در کتاب عیاشی ابهام دارد یعنی این حدیث دوسه جور مشکل دارد.

بله اگر عهد باشد عهد اعم از عقد است، یعنی اگر ما ثابت کردیم که عهود يجب الوفاء به عقود به طریق اولی يجب الوفاء به چون عهود یک طرفه است دیگر. عرض کردیم عهود تعهد عهد و عهده که در لغت عرب هست اینها فرقی است اعتباری است اگر به لحاظ صدور از شخص بگیریم اسمش تعهد است اگر به لحاظ خود عمل بگیریم اسمش عهده است من تعهد می کنم دین این آقا را بدهم اگر عمل من را در نظر بگیرد اسمش عهد است و تعهد است اگر پرداخت دین باشد این اسمش عهده است فرق بین عهده و عهد این است، عهد به لحاظ فعل شخص است عهده به لحاظ آن کاری است که در ذمه ی او قرار داده آن را می گویند عهده، عهده ی آن آقا این بوده است دقت کردید؟ اما عقود این نیست، عقود عبارت است از رابطه ای که بین دو تا عهد قرار می گیرد، دقت کردید؟ دو تا عهد را به هم مرتبط می کند، گره می زند، این دو تا عهد را به هم، و لذا آمدن عقد را گفتند عهد مؤکد، عهد مشدد، که ما گفتیم میثاق غلیظ و الی آخره اینکه بسته بشود بین این دو تا دقت می کنید؟

و لذا اگر بگوییم چنین چیزی فقط، آن آقایانی که می گویند بیع فضولی باطل است چون می گویند اصلا باید با رضای مالک باشد این مجرد گره زدن کافی نیست در صدق عهد آن وقت آنجا تمسک به اطلاق مشکل دیگری است، و لذا عرض کردیم اصلا بحث اطلاق و اینها نمی دانم نسبتش تقابل عدم و ملکه است، سلب و ایجاب است، تقابل تضاد است اینها ظاهرا همه ی بحث ها به شوخی شبهه باشد اصلا بحث تقابلی آنجا مطرح نیست اطلاق یک نکته ی بیانی است، نکته ی خاص بیانی خودش است شرایط خودش را دارد ممکن است یک تقییدی ممکن باشد معقول هم باشد اما عرفی نباشد، مثلا بگوید آب بیاور مطلق است ولو از کره ی مریخ آب بیاور خوب این متعارف نیست از کره ی مریخ، لازم نیست در باب تقیید حتما به امتناع بخورد، متعارف بودن، نبودن، تعبیر در مقام تشریع بودن در مقام، الی آخر مطالبی که در باب اطلاق هست.

.....
علی ای حال ثم إن هنا طريقا آخر لاستفادة التبعية بنى عليه بعض الاعلام ، این بعض الاعلام را من فعلا نشا ختم شاید در بقیه ی تقریرات اسم ایشان برده باشد ، وهو ان قصد الامتثال انما يعتبره العقل في مقام الإطاعة ، یعنی زده به مقام امتثال این را عقل در مقام اطاعت می داند ، حيث إنه من کیفیات الإطاعة التي هي موكولة إلى نظر العقل من دون ان يكون للشارع دخل في ذلك هذا.

نمی دانم حالا این قائل چه کسی بوده و چون مطلب خیلی مجمل نقل نشده و لذا خود نائینی هم می گوید ان اراد ، ان اراد مطلب خیلی مجمل است الان روشن نیست . اولاً اینکه مقام اطاعت در اختیار عقل است و شارع دخلی ندارد عرض کردیم این مطلب درست نیست مقام امتثال هم شارع گاهی نظر به مقام امتثال دارد ، نه اینکه گاهی دارد ظاهراً دارد اصلاً شارع ناظر به مقام امتثال هم هست این که مقام امتثال را صد در صد زدند به حکم عقل اینجا و اینکه در مقام امتثال اعتبار اطاعت هست این هم باز یک چیز عجیبی است این هم روشن نیست که این ، بله .

این غرض نمی دانم حالا می گویم چون این بعض اعلام را نشا ختم و به این عبارت .

مرحوم نائینی می فرمایند : ولكن الانصاف : انه لم نعرف معنى محصلاً لهذا الوجه ، روشن نیست مراد این آقا چیست مراد این آقا که واضح است مقام امتثال را به عقل زده این خوب الان عده ی زیادی از این آقایانی که قائلند به اینکه اجتماع امر و نهی نکته اش همین را گرفتند دیگر چون در مقام جعل که مطلق است اقيموا الصلاة آن هم لا تغصب این در مقام امتثال است که جمع بین غصب و صلاة کردیم که این به حکم عقل بوده این ربطی به شارع ندارد و لذا هر دو به حال خودش محفوظند هم نماز درست باشد هم غصب حرام باشد ، هم نماز خواندنش در اینجا حرام است هم صحیح است ، آقایانی که قائل هستند به اجتماع عمده ی نظرشان این است در مقام امتثال مربوط به مقام عقل است . البته نکته ی دیگری هم دارد می خواهیم بگویم عمده ی نظرشان این است .

فإنه ان أراد ان العقل يعتبر قصد الامتثال من عند نفسه فهو واضح الفساد ، دیگر عرض کردم اینکه می گوید بعض الاعلام بعد می گوید واضح الفساد این هم خیلی عجیب و غریب است چطور از اعلام است و کلام واضح الفساد خوب این که خیلی حرف ، البته حرف عجیبی است نه اینکه حالا ، اصولاً ما در قصد امتثال اگر بگویم حالا بر فرض هم در قوانین بگویم قصد امتثال شارع و مقنن نظر ندارد عرض کردم امروزه اصلاً صراحتاً در مثل ایران اصلاً وظیفه ی مجلس را دو چیز می دانند تقنین قوانین و نظارت بر اجرا ، این نظارت بر اجرا مقام امتثال است دیگر فرقی نمی کند ، این را تصریح می کنند که اصلاً شأن مجلس این است .

.....

علی ای حال به هر حال یعنی بعبارة اخرى اگر روایت آمد در فضیلت اول وقت و روایت آمد در فضیلت جماعت حالا دوران امر شد جماعت بخواند در ثانی وقت یا اول وقت فرادی این را زدند به مقام امثال گفتند اینجا دیگر شارع حکمی ندارد دقت کردید ؟ این عقل است که می آید ترجیح می دهد که آیا این را مثلا در شواهدش نگاه بکند مثلا بگوید این مثلا جماعت مقدم است بگذارد ثانی وقت ، یا اول وقت مقدم است بگذارد اول وقت این آقایانی که می گویند مقام امثال

یکی از حضار: تزامم است دیگر .

آیت الله مددی: لذا می گویند تزامم .

اما آنکه مشهور است می گوید نه از همان چیزی که اسمش را شما گذاشتید اهم و مهم و ما آن را در می آوریم این حکم شارع است نه این اهم و مهم حکم عقل است اینکه شما از لسان روایات در آوردید که به جماعت بیشتر تاکید شده این خود شارع نظر دارد که اگر دوران امر شد جماعت دقت کردید چه شد ؟

آن می گوید اگر دوران امر شد ما وقتی دیدیم تاکید روی جماعت بیشتر است عقل حکم می کند که صرف نیرو دقت کردید به این دو تا فرق این دو تا ؟ عقل حکم می کند و لذا چون عقل حکم می کند اینجا باز اختلاف شده است ، معروف بین علما این شده چون عقل حکم می کند شما ، مثلا بین تطهیر مسجد و بین نماز که نماز بخواند و یا ازاله ی نجاست ، عقل حکم می کند که از لسان روایات در می آید که ازاله ی نجاست مهم است صرف نه وظیفه اش ازاله ی نجاست است .

این آقا می گوید نه صرف نیرو در ازاله ی نجاست و الا آن یکی هم هست نماز هم هست لذا احتیاج به ترتب میرزای نائینی نداریم ، نائینی هم یک معنای وسطی را گرفته است نه شارع حکم می کند که ازاله ی نجاست بکن لکن اگر ازاله نکردی باز هم شارع می گوید نماز درست است این مشکل ترتب این است .

یکی از حضار: مثلا بین اینکه دو نفر در حال غرق شدن هستند اینجا مثلا شرع چیست ؟ عقل است فقط .

آیت الله مددی: خوب شرع اگر واقعا اهمیتی ندارد

یکی از حضار: بین پدر با پسر مثلا

آیت الله مددی: در باب آنها اگر طولی هستند خوب طولی مقدم است فرض کنید مثلاً یکی نزدیکش است یکی دور است خوب این نزدیک را نجات بدهد شاید بخواهد برود دور را نجات بدهد خودش هم غرق بشود. اگر از روایت درآمد که از ادله‌ی شرعی، سمعیه درآمد درست اگر انقاذ غریق به حکم خود عقل است عقل باید ترجیح بدهد انقاذ غریق به حکم شرع نیست که به حکم عقل است، انقاذ غریق خودش به حکم عقل است وقتی به حکم عقل بود ترجیحش هم به حکم عقل است.

ما بحثمان سر مثل جایی است که حکم شرع است ازاله‌ی نجاست و نماز و لذا آنجا سه تصور مطرح است یک: شما باید صرف وقت، صرف نیرو را در ازاله بکنید اما امر صلاتی هم محفوظ است این یک نحو است، این به آن معنایی است که می‌گوید عقل در مقام امتثال، شرع هیچ حکمی ندارد فقط عقل حکم می‌کند. عقل می‌گوید از روایات در آوردیم ازاله اهم است صرف نیرو را در ازاله بکن اما عقل نمی‌گوید صلاة دیگر امر ندارد امر صلاتی هم محفوظ است این یک تصور.

یک تصور عمومی است که می‌گوید از روایات در می‌آید که ازاله مهم است پس شارع گفته ازاله بکن، پس شارع گفته نماز نخوان پس نماز اگر خواندی باطل است این تصور عمومی. یک تصور هم یک چیز بین وسط، شارع گفته ازاله بکن لکن اگر عصیان کردی نماز خواندی درست است این ترتب نائینی است، روشن شد؟ این مساله در طی تاریخ از اول تا زمان ماست.

سه تا تحلیل یعنی دو تا نکته دارد یکی اینکه نماز باطل است، نماز صحیح است، سه تا هم تحلیل دارد. آن سه تا تحلیل روشن شد؟ آن که امر به شیء مقتضی نهی به ضد است می‌گوید چون امر به ازاله دارید پس شما نماز نخوان، اگر خواندی نماز باطل است. نائینی می‌گوید بله ازاله مقدم است ازاله واجب است لکن این مقدمش به خاطر تراحمش است حالا اگر به جا نیاوردی امر صلاتی مشکل دیگر ندارد امر صلاتی مشکل داشت چون باید صرف نیرو، باید امر ازاله را انجام می‌دادی، اگر انجام ندادی دیگر، یعنی نهی در باب صلاة مطلق نبود، نهی در باب صلاة محدود بود به اینکه ازاله بکنی، اگر ازاله بکنی نماز نخوان دیگر محدود به آن بود. حالا ازاله نکردی عصیان کردی آن امر به حال خودش هست، آن امر مطلقاً ساقط نشد محدوداً ساقط شد.

یکی از حضار: خوب عصیان را قبول دارد که عصیان کرده است؟

آیت الله مددی: بله عصیان ازاله کرده است.

یکی از حضار: در دو تا تصور یکی اش عصیان هم کرده، یکی اش نکرده است؟

آیت الله مددی: نه در تصور اول می‌گوید اگر نماز خواند نمازش هم باطل است عصیان امر ازاله هم کرده است.

یکی از حضار: خوب این یکی.

آیت الله مددی: در تصور دوم می گوید عصیان کرده اما نمازش درست است، در تصور سوم می گوید عصیان شرعی نکرده عقل گفته باید این کار را مقدم بدارد حکم عقل است نمازش هم درست است این را مثل آقای خمینی قائلند، آقای خمینی تربیشان این جور است، یعنی ترتب را به حکم عقل گرفتند عقل می گوید تو صرف نیرو در این بکن اما امر صلاتی هم محفوظ است امر صلاتی از بین رفته است، عقل نمی گوید امر صلاتی از بین رفته عقل می گوید صرف نیرو در این بکن، صرف نیرو در اهم بکن، امر صلاتی هم محفوظ است چه عصیان بکند چه عصیان نکند امر صلاتی محفوظ است به آن ربطی ندارد امر صلاتی ربطی ندارد روشن شد؟

پس دو تا رأی فقهی هست بطلان نماز و صحت نماز و سه تا تحلیل اصولی هست که الان خدمتان عرض کردیم. لذا عرض کردم من که این نکات را می گویم یعنی این کاری است که در پانزده قرن علمای اسلام مجموعاً انجام دادند این را برای شما روشن کنیم که اگر خواستید تصمیم بگیرید تصمیم گیری خیلی راحت باشد، تصمیم گیری در این جهت خیلی راحت باشد که تصمیم به چه نحوی گرفته بشود.

پس اینکه إذ العقل لم یکن مشرعا اینکه عقل مشرع نیست يتصرف من قبل نفسه این مطلب ایشان خیلی روشن نیست این مطلب ایشان ما می گوئیم عقل مشرع است نمی دانیم حالا مراد ایشان چیست مرحوم نائینی این مبنی است بر اینکه ما عقل عملی داشته باشیم و عقل عملی آنچه را که عقل عملی تشخیص می دهد شارع هم طبق او حکم می کند پس مشرع به این معنا معنا دارد.

لیس شأن العقل الا الادراك، نمی دانم ایشان منکر عقل عملی است با این مطلب فقط قائل به عقل نظری است مثلاً اذلیس شأن العقل الا الادراك، این عبارت نائینی این طوری است. و ما عرض کردیم در مباحث اصولی اگر می گوئیم عقل مرادمان از عقل عملی استفاده می کنیم دقت کردید؟ اصولاً در مواردی که در اصول می خواهیم عقل را بیاوریم از عقل عملی استفاده می کنیم ظاهراً آن قائل بعضی اعلام نظرش به عقل عملی بوده است و نمی دانم مرحوم نائینی منکر عقل عملی است یا نه من الان نمی دانم چون مرحوم آقای شیخ محمد حسین اصفهانی منکر است، این که ایشان، دقت کردید؟ اینکه می گوید شأن عقل فقط ادراک است این شأن عقل فقط ادراک است می خورد که عقل نظری را فقط قبول دارد عقل عملی را قبول ندارد.

اگر ما عقل عملی را قبول کردیم آن وقت الاحکام الشرعیة الطاف فی الاحکام العقل، اگر عقل آمد گفت باید این کار را بکنی شارع هم امضاء کرده است، یکی از مواردی که ما حکم به العقل حکم به الشرع ایمان به عقل عملی است که ما عقل عملی را قبول کنیم.

علی ای حال من چون الان نمی دانم مرحوم نائینی ، در ذهنم هست که ایشان عقل عملی را قبول دارد اما حالا چرا اینجا اینطور فرمودند نمی دانم .

یکی از حضار : عقل عملی را حضرتعالی از صنف فعل می دانید ؟

آیت الله مددی : بله فعل می دانیم کان ظلوما جهولا ، ظلوم عقل عملی است جهول عقل نظری است .

یکی از حضار : بین آقایان اختلاف است

آیت الله مددی : چرا ، اصلا می گوید عقل نظری است از عقل نظری عقل عملی در آوردیم بعضی ها آن را مستقل ، حالا آن بحث هایش را باز بخواهیم بگویم خیلی ، خودش به حد کافی طولانی شده است دیگر خیلی طولانی اش نکنید .

من فقط اشاره کردم که الان نمی توانم خود مرحوم نائینی گفت مراد ایشان واضح نیست برای من هم مراد نائینی واضح نیست که ایشان منکر عقل عملی است یا منکر نیست لیس شأن العقل الا الادراك ظاهر این عبارت منکر عقل عملی باشد .

یکی از حضار : حضرتعالی عقل عملی را مشرع که نمی دانید ؟

آیت الله مددی : یعنی اگر ثابت شد عقل عملی واضحی است چرا شارع روی آن اعتماد می کند .

یکی از حضار : ...

آیت الله مددی : بله آن قابل ... هست چرا ، یعنی مثل فرض کنید برائت مثلا در ما ، این اگر هست چرا شارع طبقش حکم می کند اما مواردش محدود است . آن که بیشتر در عقل عملی ما مشکل داریم ادراک مصالح است آن است که مشکل دارد .

وان أراد ان العقل يعتبر ذلك بعد العلم بان ما تعلق الامر به انما شرع لأجل ان يكون من الوظائف التي يتعبد بها العباد ، فهذا ليس معنى اعتبار العقل ذلك من قبل نفسه ، بل العقل حينئذ يستقل بجعل ثانوي للمولى این هم می شود که بگویم مرادش این است اما انصافا این ثابت نیست و يكون حكمه في المقام نظير حكمه بوجوب المقدمة ، البته مقدمه را یعنی شاید مراد مرحوم نائینی البته ایشان تعبیرش این است که بل العقل يستقل بجعل ثانوي تعبیر مستقل دارد متعارف است بین علما این را غیر مستقلات می گیرند ، مستقلات عقلی آنهایی است که عقل خودش حکم می کند غیر مستقلات عقلیه ، غیر مستقلات آن چیزها را می گویند که مقدمه ی شرعی باشد اصطلاحشان این

است این که ایشان می گوید بل العقل حينئذ مستقل بجعل ثانوي بعد از اینکه می گوید ان يكون من الوظائف التي ما تعلق به الامر ، پس اول فرض امر را کرده است مستقل را بعد از آن آوردن خیلی مناسب نیست اصطلاحا از کلام مقرر صادر شده است .

بعدش هم ایشان مثال می زند به وجوه مقدمه ، اصلا وجوه مقدمه در غیر مستقلات است چون یک مقدمه اش شرعی است دیگر شارع گفته این مطلب واجب است پس عقل هم گفته مقدمه اش واجب است ، دقت کردید ؟ اصولا ایشان می گوید نظیر حکمه بوجوب المقدمة ، وجوب مقدمه را جزو مستقلات عقلی ، اصطلاحا مستقلات عقلی مثل قبح ظلم و حسن عدل است ، آنها صغری و کبرایش عقلی است ، اینها را اصطلاحا مستقلات می نامند .

وقتی یک مقدمه شرعی بود غیر مستقلات ، اصطلاحا حشان است دیگر حالا ایشان تعبیر مستقل به این معناست بعد از آن مستقل ، نظیر حکمه بوجوب المقدمة ، حیث إنه بعد وجوب ذیها شرعا ، گفتند کلمه ی ذی اضافه ی به ضمیر نمی شود حالا خیلی ، بعد وجوب ، این که زیاد هم متعارف است بینشان ، بعد وجوب ذیها شرعا مستقل العقل ، باز هم مستقل به کار برده است عرض کردم مصطلح حشان مستقل نیست غیر متسلل ، بوجوبها أيضا ، یعنی بوجوب المقدمة . این از این راه به اصطلاح

یکی از حضار : شاید منظورشان همان است که فرمودید یعنی حکم خود عقل است دیگر .

آیت الله مددی : ها با آن ضمیمه می شود ، مراد ایشان از مستقل این باشد والا متعارف این جزو مستقلات عقلیه نمی دانند غیر مستقلات عقل به حساب .

بوجوبها أيضا ، بمعنی انه يدرك وجوب ذلك ويكون كاشفا عنه ، باز هم معلوم می شود عقل نظری گرفتند عقل عملی را قبول نکردند کاشف به عقل نظری می خورد ، لا انه هو يحكم بالوجوب ، فانه ليس ذلك من شأن العقل . خوب نه دیگر آن آقایان مدعی هستند که عقل حکم می کند به وجوب مقدمه .

عرض کنم که چون اسم مقدمه را بردند ما بحث مقدمه را ان شاء الله انجام خواهیم داد و توضیح خواهیم داد که وجوه مختلفی در باب وجوه مقدمه هست به نظر ما بهترین وجهش این که گفتم مثلا مقدمه وجوب عقلی اش ثابت است و وجوب شرعی اش و الی آخر مطالب این دست ، بهترین وجه در باب وجوب مقدمه این نکاتی نیست که آقایان فرمودند .

بهترین وجه در باب وجوب مقدمه یک بحث دیگر ، آن بحث قانونی اش این طوری است به نظر من آقایان بحث را قانونی وارد نشدند بحث قانونی این است که گاه گاهی بین دو تا مطلب یک تلازم خارجی وجود دارد یا یک تعاند خارجی وجود دارد بین دو تا مطلب .

یا تلازم خارجی وجود دارد یا تعاند خارجی وجود دارد، بحثی که قانونی است این است که اگر قانون به یکی از اینها تعلق پیدا کرد در آنجایی که تلازم است به لازم هم باید قانون تعلق پیدا بکند این بحث تلازم این است. و اگر تعاند است ضد او باید به او تعلق پیدا بکند مثلاً اگر گفت برو نان بخر معنایش این است چون نان خریدن با خوابیدن منافات دارد دیگر نمی شود بخوابد و نان بخرد پس چون این دو تا تعاند دارند نان خریدن با خوابیدن و این مخصوصاً در امور مولوی خیلی واضح است یعنی همان بحث مولی و عبد و ...

این اصلش هم یک اصل مولوی بوده است، دقت می کنید؟ بعدها آمدند خواستند به آن شکل قانونی بدهند، نمی دانم ترک مقدمه مقدمه ای است برای فعل مقدمه ی دیگر و از این حرف هایی که اینها به شوخی شبهه است. اصل مطلب این بوده وقتی که مولی به عبدش می گوید برو نان بخر، نان خریدن با خوابیدن تعاند دارد خود اینکه می گوید برو نان بخر معنایش این است که نخواب چون تعاند دارد دیگر با آن، خود این که به اصطلاح نان بخر معنایش این است که راه دوری است باید سوار ماشین بشود دقت کردید این یعنی سوار ماشین بشو، ماشین سوار بشو برو نان بخر چون تلازم دارد.

اگرین دو امر در واقع و در نفس الامر قبل از تشریع دقت کردید چه می خواهم بگویم تلازم بود یا در واقع و در نفس الامر قبل از تشریع تعاند بود اگر تشریع به یکی خورد در موارد تلازم به دیگری هم می خورد چون این دو تا با همدیگر در خارج تلازم دارد. اگر تشریع به یکی خورد پس به ضد آن یکی هم می خورد چون با هم در خارج تعاند دارند اگر گفت برو نان بخر معنایش این است که نماز نخوان، برو نان بخر معنایش این است که دیگر مشغول نوشتن نشو، مشغول مباحثه نشو، نخواب چون خوابیدن و مباحثه کردن با نان خریدن تعاند دارد، به نظر ما بحث این است، بحث نکته ی اساسی که بوده این بوده یعنی این ذهنیتی که در آنجا از مقدمه ی عبد و مولی پیدا شده این بحث مقدمه بعدها به شکل های دیگری در آوردند شکل های

اصل نکته این است و آن نکته ی اصلی اش هم این است که ما در باب اعتبارات قانونی آن که ما سالم می دانیم همانی است که اعتبار به آن تعلق گرفته است. آن که با آن تلازم دارد آن برای مرحله ی وجود است ربطی به مقام جعل ندارد، آن که تعاند دارد این مربوط به مقام وجود و ایجاد است ربطی، یعنی از نظر قانونی و لذا آن عبد و مولی بود این قانونی است در قانون وقتی گفت نان بخر یعنی نان بخر، دیگر درش ندارد نخواب، درش ندارد مثلاً مطالعه نکن، درش دارد نان بخر. این که باید نخوابی این برای وجود است برای ایجاد آن مطلب است، این ربطی به مقام تقنین ندارد.

بینید دو تا مقام را با همدیگر خلط کردند این که آیا حکم عقل به وجوب مقدمه این حرف‌ها به شوخی بیشتر شبهه است اصل مطلب را ما توضیح دادیم. آن در نظام عبد و مولی این جور بود که اگر مولی می‌گفت به دو تا امری که ملازم با هم هستند تشریع می‌کرد یکی را معنایش این است که دیگری را تشریع کرده اصلاً عرض کردم آنجا یک سر نکته‌ی اساسی دارد عبد به جمیع اجزاء وجودش ملک مولی است این همیشه آن نکته‌ی ارتکازی آنجا وجود دارد. در قوانین این نکته نیست، این نکته‌ی ارتکازی نیست، افراد ملک قانون‌گذار نیستند، ملک دولت نیستند.

لذا در باب قوانین اعتبار به همانی است که تعلق به الجعل اما اینکه تلازم خارجی دارد یا تعامل خارجی دارد آن مربوط به مقام خارجی است آن ربطی به مقام قانون‌گذاری ندارد این مطلبی که ایشان فرمودند نظیر حکم مقدمه دیگر من نمی‌خواهم بیش از این وارد بشویم.

حيث إنه بعد اطلاع العقل بان وجوب الصلاة مثلا انما هو لأجل ان تكون من الوظائف المتعبد بها ، فلا محالة يدرك ان هناك جعلاً مولوياً تعلق باعتبار قصد الامثال ، ويكشف عن ذلك ككشفه عن وجوب المقدمة ، دیگر روشن شد که مشکلات .
من مخصوصاً خواندم اینجا را که اشکالات ما چیست ، و این‌ها من دعوی کون قصد الامثال مما يعتبره العقل من دون ان يكون للشارع دخل في ذلك ؟ این للشارع دخل فی ذلك یعنی جزو غیر مستقلات است یک مقدمه‌اش باید شرعی باشد وبالجملة : دعوی ان التعبدية من الاحكام العقلية بالمعنى المذكور مما لا يمكن المساعدة عليها ، بل الحق الذي لا محيص عنه ، هو ان التعبدية انما تكون بأمر ثانوي متمم للجعل

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين